

دور دوم شماره ی چهارم - جولای

# Khak No 4





هیات تحریریه نشریه خاک

بهزاد باقری

نسیم روشنائی

کاوه عباسیان

امین قضایی

بهروز کریمی زاده

حامد کیایی

همکاران این شماره :

سیف خدایاری

دیدار صادقی

در صورت تمایل ، مقالات و پیشنهادات خود را به آدرس ذیل ارسال نمایید. خاک در ویرایش و انتشار مقالات آزاد است.

[Info@khakpress.com](mailto:Info@khakpress.com)

درج و انتشار مقالات نشریه ی خاک با ذکر منبع بلامانع است.

برای دسترسی به شماره های نشریه ی خاک به سایت این نشریه رجوع کنید.

[www.Khakpress.com](http://www.Khakpress.com)



فهرست مطالب

- ۲ ..... یوکی آنکات ، آفرینش هنری در روزهای خشم خیابانی / کاوه عباسیان
- ۵ ..... بحران یونان و ناجیانش / امین قضایی
- ۹ ..... Dolle mina ، جنبشی خودآگاه ، انقلابی و غیر صنفی / نسیم روشنائی
- ۱۴ ..... فوکو یاما و زوال سیاسی لیبرالیسم / سیف خدایاری
- ۱۶ ..... چرا نباید فروش عکس ایرانی در بازارهای جهانی را به فال نیک گرفت / دیدار صادقی
- ۱۸ ..... بورژوازی و ضد انقلاب / کارل مارکس / ترجمه ی بهزاد باقری

## «یوکی آنکات»

# ، آفرینش هنری در روزهای خشم خیابانی

عمومی میدادند. بحران اقتصادی اخیر در نظام سرمایه داری جهانی، که ابتدال تئوری‌های اقتصادی بازار محور را به صورت عملی به نمایش گذاشت، آن چنان لایه‌های زیرین جوامع اروپایی را به تحرک درآورد که حتی جامعه‌ی محافظه‌کاری همچون جامعه‌ی بریتانیا نیز از تلاطمات سیاسی-اجتماعی در امان نماند. اعضای کابینه‌ی میلیونرهای دولت ائتلافی محافظه‌کار-لیبرال بریتانیا که دهه‌ها بود مسیر خانه‌تا دفاتر کارشان را در آرامش کامل طی میکردند، به ناگاه نه تنها خیابانها را غرق در دود و آتش، بلکه دفاتر مرکزیشان را در اشغال جوانان پرشوری دیدند که فریاد میزدند «تنها یک راه حل: انقلاب». لایه‌های زیرین اجتماعی برای دفاع از حق حیات خود به میدان آمده بودند! گروه‌ها و سازمان‌ها و ائتلاف‌های جدید تشکیل شد، اماکن عمومی و خصوصی و محیط‌های دانشگاهی به اشغال جوانان درآمد، میتینگ‌ها و تظاهرات‌ها برگزار شد، تئاترهای خیابانی اجرا شد، فیلم و موزیک ساخته شد، صفحات و فوروم‌های اینترنتی تشکیل شد و موج نوینی از روحیه‌ی اعتراضی و میل به تغییر جامعه را فرا گرفت که در این شکل تا به آن روز بی سابقه بود. نسل جدیدی از جوانانی به میدان اکتویسم کشیده شد که تا به آن روز یا تجربه‌ی فعالیت سیاسی نداشته و یا تجربه‌شان در این زمینه محدود به تحرکات بسیار کوچکتر از آن چیزی میشد که اکنون درگیر آن بودند. این نسل جدید در عین حال که توانایی بالای خود در به کارگیری مدیای جدید در راستای اعتراضات

کاوه عباسیان

همانطور که انقلاب‌های اخیر در کشورهای عربی پایان خوشی بود بر افسانه‌ی «انقلاب مرد، زنده باد وضع موجود»، جنبش‌های اجتماعی اخیر در کشورهای اروپایی نیز گردهم‌آوردی بود در بازار مکاره‌ی روشنفکران نان به نرخ روز خوری که دموکراسی و دولت رفاه اروپایی را به عنوان نهایت آزادی و عدالت قابل تحصیل در جوامع بشری به خورد اذهان



عظیم، تمام منطقه ی خرید مرکز لندن از جمله خیابان آکسفورد را به تصرف خود درآورده و آن را تبدیل به یک فستیوال بزرگ هنر خیابانی در اعتراض به سیاست های دولت کردند. شاعر، بازیگر، رقص، نقاش، نوازنده و خواننده به آفرینش هنری پرداختند. شیشه های بانک ها خرد شد و درب فروشگاه های بزرگ به نام مردم بسته شد. پلیس به عقب رانده شد و فریاد خشم مردمی که به سیاست های دولت ائتلافی محافظه کار-لیبرال نه گفتند در سرتاسر بریتانیا شنیده شد. ولی پلیس قصد نداشت این گستاخی را بی جواب بگذارد. ساعت حدود ۳:۳۰ بعد از ظهر، همزمان با به آتش کشیده شدن اسب تروا، «یوکی آنکات» طی یک برنامه ی از پیش طراحی شده فروشگاه اشرفی «فورتنام آند میسون» که به داشتن مشتریانی از خانواده سلطنتی شهرت دارد را به اشغال خود درآورد. این اقدام در عین حال که به عنوان نقطه اوج رادیکالیسم در آن روز شناخته شد، عواقب بدی برای گروه داشت. پلیس که در انتظار فرصت مناسب بود طی یک نقشه ی حيله گرانه تمام ۱۴۵ نفری که در لحظه ی عملیات داخل فروشگاه بودند را دستگیر کرد که دادگاه های تعدادی از آن ها تا به امروز ادامه دارد.

### ویدیو

<http://www.guardian.co.uk/uk/2011/mar/28/cuts-protest-uk-uncut-fortnum>

### در ایران

شاید در نگاه اول، امکان به کار گیری چنین سبک کاری در شرایط ایران، امری به کل تخیلی در نظر گرفته شود ولی تجربه ی شخصی من از برخورد خلاقانه دانشجویان با امر اعتراض در شرایط سرکوب و در ایران، نتیجه گیری متفاوتی را ناشی میشود. در شرایطی که هرگونه شادمانی اعتراضی و خلاقیت در شیوه های مبارزه از سوی فعالان جنبش دانشجویی و حتی اکثریت جناح چپ آن با مخالفت مواجه شده و صفت هایی همچون آنارشیزم، مبتذل و یا سوسول! نصیب نوآوران میشد، دانشجویان دانشگاه هنر تجربه ی متفاوتی را در اعتراضات صنفی خود در پاییز ۱۳۸۴ رقم زدند. در این اعتراضات که به صورت شبانه روزی و در محوطه ی دانشکده ی کاربردی در چهارراه ولیعصر صورت میگرفت، دانشجویان معترض، با سرپرستی دانشجویان موسیقی دست به برگزاری کنسرتی متداوم از موسیقی اعتراض با نوازندگی همه ی معترضین کردند. هرکس با در دست گرفتن ساده ترین ابزاری که تولید صدا میکرد، با تولید ریتم های متفاوت و در هماهنگی با ریتم اصلی، کنسرت بزرگ اعتراض را همراهی میکرد. همین شادمانی اعتراضی بود که از یک طرف امر اعتراض را برای توده ی دانشجویان تبدیل به تجربه ی یک لذت دسته جمعی کرده و از طرف دیگر موجب جلب توجه رسانه ها و ایجاد سمیاتی در شهروندان و عابرنانی شد که لحظه ای از ارائه ی کمک های مادی و معنوی خود در تمام روزها و شب هایی که دانشجویان رو به روی دروازه ی اصلی دانشگاه متحصن شده بودند دریغ نکردند. اصولاً در جامعه ی سنتی ایران فرهنگ مردانه و مذهب تا به آنجا نفوذ

مردمی را نشان داد، از تجربیات اعتراضی نسل های پیش از خود بی نصیب نماند. یکی از گروه هایی که با ابتکار نسل جدید و با پشتوانه ی مبارزاتی نسل های گذشته تشکیل شد گروه «یوکی آنکات» بود. این گروه با ابتکار تعدادی دانشجوی علاقه مند به هنر و ادبیات و با هدف سراسری کردن اعتراض به سیاست های قطع بودجه دولت جدید در بریتانیا تشکیل شد. این گروه که سیاست قطع بودجه های عمومی و به خصوص قطع کمک هزینه های دانشجویی که رشته های هنری و انسانی را نشانه رفته بود غیر ضروری و قابل جایگزین میدانست، با به کار گیری هنر و ادبیات و تلفیق آن با اکتیویسم و مدیای جدید جنبش فراگیری را پایه گذاری کرد که سرتاسر بریتانیا را در بر گرفت. هر کسی در هر شهر کوچک یا بزرگی با ابتکاری ساده و در ارتباط با کلیت جنبش، اعتراض خود را بیان میکرد: اشغال و کتاب خوانی در بانک «بارکلیز» در اعتراض به بسته شدن کتابخانه ها و در عین حال نپرداختن مالیات توسط آن بانک و سرازیر شدن مالیات های مردمی به همین بانک توسط دولت برای نجات آن از ورشکستگی، اشغال فروشگاه «وُداْفن» با لباس های خون آلود بیمارستان در اعتراض به خصوصی سازی خدمات بهداشتی درمانی و در عین حال مالیات گریزی این شرکت، اشغال سالن امپرسیونیست ها در گالری ملی در اعتراض به قطع بودجه ی رشته های هنری، جلسات شعرخوانی و رقص و آواز و تئاتر خیابانی در اماکن مختلف، فیلمسازی و آهنگسازی و استفاده ی کارآمد از فیسبوک و تویتر. نوآوری و خلاقیت فعالین «یوکی آنکات» باعث فراگیر شدن آن شد و فراگیر شدن آن باعث شناخته شدن آن به عنوان خطری بزرگ توسط پلیس و دولت شد. اینجا بود که رسانه های بزرگ از جمله «بی بی سی» و «اسکای» و روزنامه هایی همچون «دیلی میل» بنای معرفی «یوکی آنکات» را گذاشتند. واضح است که این معرفی غالباً به ارائه ی تصویری اژدهاگونه از جوانان پرشوری انجامید که با خلاقیت شان جنبش ضد قطع بودجه ها را وارد فازی جدید کرده بودند. نکته ی قابل توجه درباره ی این گروه این است که در عین حال که ظاهراً فعالیت های آن صرفاً حول محور قطع بودجه های عمومی سازمان پیدا میکند ولی فعالین آن غالباً چپگرایانی هستند که اصولاً سیستم سیاسی و اقتصادی ای که بحران کنونی زاینده ی آن است را زیر سؤال میبرند.

### ویدیو

<http://vimeo.com/20236904>

۲۶ مارس اما روز آزمایش بزرگ بود. پس از ماه ها فعالیت و تبلیغ سیاسی از هر دو سو بالاخره روز راهپیمایی بزرگ به فراخوان اتحادیه ها و گروه های سیاسی فرا رسید و در این روز بود که «یوکی آنکات» نشان داد که علیرغم همه ی ضد تبلیغات رسانه های بزرگ، تا چه اندازه در کار خود موفق بوده است. در این روز جدای از راهپیمایی بزرگی که جمعیتی بالغ بر ۵۰۰ هزار نفر در آن شرکت داشت، جمعیت چند هزار نفره ای به دعوت «یوکی آنکات» و چند گروه دیگر، با حمل یک اسب تروای



گرفته و متعاقب آن اخلاقیات سنتی نیز در جنبش دانشجویی استحکام بیشتری پیدا کرد. اکنون پس از پایان توهم سبز و شکل‌گیری زمینه‌ی مناسب برای رشد و گسترش دوباره‌ی ادبیات و سبک کار چپ، بر نیروهای چپ است که نشان دهند و ثابت کنند که نه تنها خندیدن، رقصیدن، متفاوت بودن، شاد بودن و آزاد بودن مانع امر اعتراض سیاسی یا صنفی نیست بلکه برعکس موجب ایجاد جاذبه برای آن شده و پیوستن به صف معترضان دانشجویی را تبدیل به حرکتی در راستای تجربه‌ی لذت جمعی میکند. این آن فرهنگ عزادار پدر محور است که باید به نفع شادمانی و تحول به دور انداخته شود.

ظاهر اتو کشیده و الفاظ پدران شایسته‌ی آن دسته از تازه سیاست مدارانی است که هنوز چه از نظر ظاهری و چه از نظر فکری و فرهنگی از پدران سیاسی شان که به همت کودتای فرهنگی در دهه ۶۰ دانشگاه‌ها را قبضه کردند، عبور نکرده اند.

کرده که حتی فعالین جنبش دانشجویی که به اصطلاح قرار بر این است که پیش‌تازان فرهنگی آن جامعه باشند را نیز بی نصیب نگذاشته است. در جامعه‌ی عزا گرفته‌ی سیاه پوش ایران حتی فعال دانشجویی بودن نیز به معنی کپی برداری ظاهری و اخلاقی از پدران است. از ملزومات

#### ویدیو

<http://vimeo.com/18809989>

در پایان ترجمه‌ی بیانیه‌ی اعلام موجودیت گروه «یوکی آنکات» را می‌آوریم. بیانیه‌ی ای که در عین سادگی و همه فهمی، حکایت از روحیه‌ی مصمم، انگیزه‌ای قوی و سبک کاری توده‌ای دارد. مطالعه‌ی سبک کار سازمان‌های اعتراضی در کشورهای مختلف جهان نه تنها باعث شناخت بیشتر ما نسبت به جنبش‌های اجتماعی جاری در کشورهای سرمایه داری می‌شود بلکه راهگشایی است برای به روز کردن شیوه‌های مبارزه در جامعه ایران.



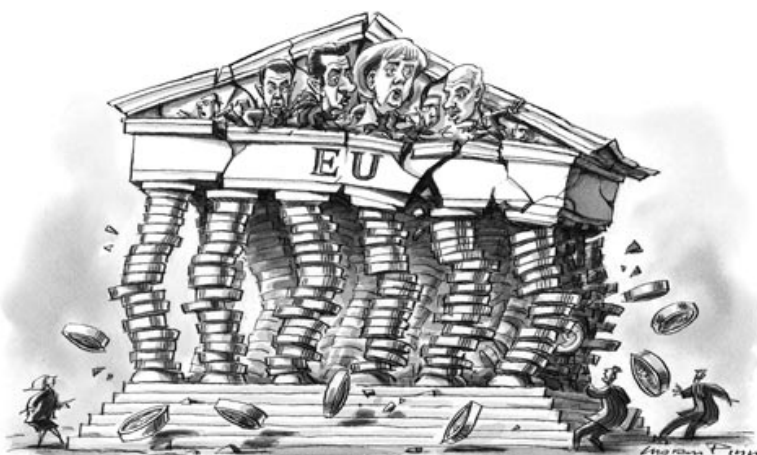
#### بیانیه‌ی اعلام موجودیت «یوکی آنکات»

در روز ۲۷ اکتبر سال ۲۰۱۰، تنها یک هفته پس از آنکه «جرج آزبورن» شدیدترین قطع بودجه‌های خدمات عمومی از دهه‌ی ۲۰ تا به آن روز را اعلام کرد، حدود ۷۰ نفر خود را به فروشگاه اصلی «وُداْفُن» در خیابان آکسفورد رسانده، و در محوطه‌ی داخلی آن نشستند. ما با این کارمان فروشگاه اصلی «وُداْفُن» مالیات‌گریز را بسته بودیم. در آن زمان «یوکی آنکات» فقط یک هشتگ توییتر بود که شخصی شب قبل از اعتراض ایجادش کرده بود. در همان زمان که ما در گاه فروشگاه نشستیم و به سر دادن شعار و پخش اعلامیه بین عابران مشغول بودیم، آن هشتگ علاقه‌مندان خود را در سراسر بریتانیا پیدا کرد

داشتن کاریزمای شخصی در محیط دانشجویی، ظاهر اتو کشیده، رفتار پدر مآبانه و ریاضت کشی جنسی است که واضح است که یک جوان بیست ساله تنها به شرط رنج بردن از انواع و اقسام عقده‌های روانی است که میتواند به این درجه از زُهد نائل شود. تنها نیروهای جنبش دانشجویی که در برابر این فرهنگ به صورت منسجم به مقاومت تئوریک و پراتیک پرداختند، بخشی از جنبش چپ دانشجویی را تشکیل میدادند که در سال ۱۳۸۶ با سرکوب گسترده‌ی دستگاه امنیتی مواجه شد و بدان ترتیب جناح راست جنبش دانشجویی دست بالا را در دانشگاه

# بحران یونان و ناجیانش

امین قضایی



بحران ناشی از بدهی های دولت یونان تصویری مناسب از هرج و مرج شیوه ی تولید سرمایه داری بدست می دهد. دورنمای این بحران ، شبیه ی داستان های دراماتیک از ورشکسته هایی(کشاورزان یا قماربازان) است که برای پرداخت نزول خود به سراغ همان رباخوار حریص و طماع می روند که به او مقروض هستند. بدین ترتیب این شخصیت ها تا اعماق تباهی خود فرو رفته و آوارگی و بی خانمانی آنها انبوه قربانیان سرمایه داری ربایی را در قرون پیشین تصویر می کنند. دولت یونان هم به همین سیاق ناتوانی از پرداخت بدهی را با گرفتن وامی دوباره جبران می کند. در دوم ماه می ۲۰۱۰ ، دولت یونان اعلام می کند که با صندوق بین المللی پول ، اتحادیه ی اروپا و بانک مرکزی برای اخذ وامی صد و ده میلیارد یورویی برای جبران بدهی ها و گزیر از ورشکستگی به توافق رسیده است. این وام ظرف سه سال (از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳) به این کشور پرداخت می شود و سهم اتحادیه ی اروپا و بانک مرکزی اروپا هشتاد میلیارد یورو و صندوق بین المللی پول سی میلیارد یورو خواهد بود. نهادهای فوق به اندازه ی کافی برای ایفای نقش رباخوار حریص حرفه ای هستند چرا که این بار بهره برای بازپرداخت به علت کاهش اعتبار این ضعیف ترین عضو اتحادیه ی اروپا ، افزایش خواهد یافت!

اما اقتصاد دانان سرمایه دار به ما ایراد خواهند گرفت دنیای اقتصادی بسیار پیچیده تر از تشبیه داستانی ماست. همچنین این سؤال منطقی برای خواننده پیش خواهد آمد که دولت یونان چگونه می تواند با افزایش

و مردم شروع به صحبت درباره ی تکرار آکسیون ما کردند. ایده ی این آکسیون به صورت ویروسی پخش میشد. خشم جوشان ضد سیاست قطع بودجه ها مجرای برونش را پیدا کرده بود. تنها سه روز بعد نزدیک به ۳۰ فروشگاه «وُدافن» در سراسر کشور بسته شد.

ما کارمان را با چند نقطه ی ساده ی توافق شروع میکنیم. قطع بودجه های بیرحمانه ای که توسط دولت فعلی در حال تحمیل هستند، غیرضروری و غیرمنصفانه بوده و دارای انگیزه های ایدئولوژیک میباشند. دولت ائتلافی بویژه شیفته ی دو عبارت مستهجن است: «هیچ آلترناتیوی وجود ندارد» و «این درد مشترک است». هر دو شعار پوچ و غیر واقعی هستند. قطع بودجه ها، دولت رفاه را بی مصرف و بی عدالتی را به عرش آسمان فرستاده و ضربه ی اصلی اش را به فقیرترین ها و آسیب پذیرترین ها خواهد زد. کابینه ای از میلیونرها تصمیم گرفته است که کتابخانه ها، بخش بهداشت و درمان، کمک هزینه های آموزشی، خدمات داوطلبانه، ورزش، محیط زیست، معلولین، فقرا و سالمندان باید هزینه ی بی ملاحظگی ثروتمندان را بدهند.

اقتصاد ریاضت کشی، سیاست قدرتمندان است. با درخواست های مؤدبانه نمیتوان به مقابله با آن برخاست. ما نمیتوانیم تا انتخابات بعدی انتظار بکشیم. اگر میخواهیم که پیروز کارزار قطع بودجه ها باشیم (و میتوانیم که باشیم)، باید نادیده گرفتن استدلال هایمان و مقاومت در برابر مطالباتمان را به یک غیرممکن تبدیل کنیم. این به معنی برپا داشتن جنبش مردمی قدرتمندی است که توانایی مقاومت همه جانبه در برابر قطع بودجه ها را داشته باشد.

«یوکی آنکات» امید دارد که نقش کوچکی را در این جنبش ایفا کند. تنها در عرض چند ماه، «یوکی آنکات»، از یک آکسیون در لندن به بالغ بر ۵۵ شهر گسترش پیدا کرده است. از بازنشستگان گرفته تا نوجوانان، از کهنه سربازان گرفته تا تازه کاران به آکسیون های ما در شهرهای اُبردین تا اُبریستویث پیوسته اند. ما ثابت کرده ایم که خشمی مردمی متوجه این قطع بودجه هاست، که ایده ی بی حسی توده ای یک اسطوره است و اینکه مردم فرای صرفاً پیوستن به یک گروه فیسبوکی، آماده ی ایستادن و دفاع کردن از آنچه به آن باور دارند هستند.

حتی اگر تا به حال در هیچ اعتراضی شرکت نکرده اید، لطفاً به ما بپیوندید. «یوکی آنکات» سازمان دادن یا پیوستن به یک اعتراض الهام بخش و مؤثر را در هر کجا که باشید آسان میکند. شعار خود «وُدافن» این است: «قدرت به شما»، از این مناسب تر نمیشد حرف ما را بیان کرد.

اکنون زمان خشمگین شدن است. زمان سازمان یافتن و مقاومت در برابر سیاست ریاضت کشی.

دیدار در خیابان های اصلی.

ویدیو

<http://vimeo.com/21673355>



هم برعهده خواهند گرفت و دولت یونان مجبور است که تمامی مقررات و دستورات ایشان را مو به مو اجرا کند. چه اقداماتی کشور یونان را آنچنان جذاب خواهد کرد که برای سرمایه گذاران حتی با علم به وجود این بحران، انگیزه ایجاد کند. نمونه ای از این اقدامات که قرار است در دو سال اول اتخاذ شود به قرار زیر است:

۱. افزایش مالیات بر ارزش افزوده تا ۲۳ درصد. افزایش مالیات طبقه ی کم در آمد به خصوص افزایش مالیات قایق داران.

۲. کاهش کارگران بخش دولتی از هفتصد هزار نفر در وضعیت کنونی به صد و پنجاه هزار نفر. همچنین از هر ده نفری که بازنشسته می شوند تنها یک نفر نیروی جدید استخدام شود. این حجم کاهش در تعداد بخش های خدماتی دولتی و کارمندان دولتی رده پایین حتی برای یک نتولیبیرال طرفدار کوچک کردن دولت، نیز بیش از حد افراطی است.

۳. صرفه جویی در حقوق بازنشستگی. افزایش سن بازنشستگی تا ۶۵ سال به طوریکه هر سه سال سن بازنشستگی باید مطابق با افزایش متوسط عمر، تطبیق یابد. این بدان معناست که امسال کسی بازنشسته نخواهد شد!

۴. اصلاح در بازار کار از جمله کاهش مزد کارگران.

۵. مدرنیزه کردن و کارآمد کردن بخش خدماتی. در واقع به معنای

بدهی های خود، کسری بودجه را کاهش داده و توان بازپرداخت بدهی های خود را افزایش دهد. در این خرده گیری ما با ایشان همراه هستیم چرا که وضعیت اقتصادی یونان بسیار اسف ناکتر از یک ورشکسته ی منفرد است. در واقع وامی که اتحادیه ی اروپا قصد پرداخت آن به دولت یونان را تحت عنوان مکانیزم تثبیت مالی اروپا (EFSM) پرداخت می کند تنها یک پرداخت ساده ی پول نیست، بلکه این بسته، دولت یونان را موظف می کند که برای بهبود وضعیت اقتصادی خود، زیر نظر صندوق بین المللی پول به اقداماتی دست بزند تا بتواند بازار خود را رقابتی تر کرده تا بدین طریق با جذب اعتماد سرمایه گذاران و افزایش تولید ناخالص داخلی، قادر به پرداخت بدهی های خود گردد. دومینیک استراوس کان، مدیر عامل صندوق بین المللی پول، (او امسال به دلیل تجاوز به یک خدمتکار هتل در آمریکا بازداشت شد!) در همان ایام در دهم می ماه ۲۰۱۰ اعلام می کند:

“...من امروز قویا از گامهای رو به جلویی که اتحادیه ی اروپا و بانک مرکزی اروپا برای تثبیت مالی و بازگشت اعتماد به یورو برداشته اند استقبال می کنم.... صندوق بین المللی پول نقش خود را به نفع جامعه ی بین المللی و در مواجهه با چالش های کنونی ایفا خواهد کرد. به خصوص ما آماده ایم که از طریق طراحی و مونیتورینگ اقتصادی و حمایت مالی همصدا با مکانیزم تثبیت اقتصادی جدید، از اعضای اتحادیه ی اروپا و برنامه های اصلاحی شان حمایت کنیم. کمک ما از هر کشور به کشور دیگر متفاوت است...”

در واقع اتحادیه ی اروپا و صندوق بین المللی پول، در ازای پرداخت وام به دولت یونان نه تنها بهره بلکه مهمتر مدیریت اقتصادی کشور یونان را

ناخالص داخلی به واقع در اثر اخذ وام و افزایش سرمایه گذاری خارجی است. این افزایش سرمایه گذاری تنها در صورتی است که میزان مزد نیروی کار پایین (یکی از ضرورت‌های پایین بودن مزد، افزایش درصد بیکاری است) و سن بازنشستگی و تعداد ساعات کاری در یک کشور بالا باشد. همچنین دولت باید با خصوصی سازی، فرصت های سرمایه گذاری بیشتری به شرکت های خارجی بدهد. برای مثال یونان در سال ۲۰۱۰ مجبور شد ده درصد از مخابرات دولتی خود را به تله کام آلمان واگذار کند. این افزایش تولید ناخالص داخلی (که ممکن است موقتا رفاه و آرامش نسبی را به همراه آورد) تنها به سبب افزایش وام ها و وابستگی کامل به سرمایه گذاری خارجی ممکن می شود. در نتیجه هرچه بیشتر بر مقدار بدهی ها افزوده می شود و هرچه بیشتر اقتصاد کشور در برابر نوسان های بازار جهانی آسیب پذیر تر می شود.

این پیشرفت کاذب، با کوچکترین افت در میزان سرمایه گذاری خارجی و کاهش نرخ اعتباری یک کشور به سرعت از حرکت رو به جلوی خود بازمانده و با سرعتی بیشتر از صعود خود، نزول خواهد کرد. با بحران اعتباری اخیر در سرمایه داری جهانی، سنگ از زیر پای کشوری مانند یونان که هرچه بیشتر به سرمایه گذاری خارجی وابسته شده بود، سر خورد. از سوی دیگر مقدار سرمایه گذاری هرگز ثابت نیست بلکه یا روندی صعودی دارد و یا نزولی. حتی شرایط ذهنی مانند شایعات، ناامنی سیاسی و حوادث و بلایای طبیعی، بر میزان این سرمایه گذاری تاثیر فوق العاده دارند. میزان اعتباری کشور یونان (یعنی شاخصی که مشخص می کند یک سرمایه گذار در این کشور تا چه حد امید به بازگشت سرمایه ی خود دارد) از AA+ به BBB- نزول کرد (این نرخ توسط سازمان هایی مانند S&P اعلام می شود که نزد سرمایه داران اعتبار زیادی دارد). برای جبران این روند نزولی، دولت یونان تنها مجبور به گرفتن وام جدید است. از سوی دیگر پرداخت وام موجب پدیده ای اقتصادی می شود که بیماری هلندی نام دارد که در نتیجه ی آن، ورود مقادیر پول ناشی از وام (یا کشف منابع جدید طبیعی مانند مورد هلند در سال ۱۹۵۱) باعث کاهش توان رقابتی کالاهای صادراتی آن کشور خواهد شد. افزایش وام جدید، به معنای افزایش بدهی هاست و اگر دولتی اعلام کند که قادر به پرداخت بدهی هایش نیست این به معنای کاهش نرخ اعتباری و کاهش سرمایه گذاری نیز هست. در نتیجه این عوامل یکدیگر را تشدید کرده و اوضاع اقتصادی یک کشور را به ورطه ی ورشکستگی می کشانند. به همین دلیل سیاستگذاران مالی و دولتمردان تلاش می کنند که اوضاع اقتصادی خود را بهتر از آنچه هست جلوه دهند. یک گزارش کارشناسی شده ی اقتصادی برای پارلمان اروپا اعتراف می کند که:

“درسی که از بحران بدهی یونان می توان گرفت این است که نمی توان از بازارها انتظار داشت که سیاستگذاران دروغ پرداز را به انضباط در آورند.”

نکته اینجاست که بهتر جلوه دادن وضعیت اقتصادی تنها به فریبکاری دولت یونان بر نمی گردد بلکه همواره یکی از ضرورت های ناشی از شیوه

اخراج کارگران خدماتی است. برای درک ابعاد این فاجعه لازم به ذکر است که به دلیل اهمیت صنعت توریسم بخش خدماتی نزدیک هشتاد درصد از تولیدات ناخالص داخلی را شامل می شود.

۶. خصوصی سازی پنجاه میلیارد یورو از بخش دولتی و واگذاری آن به سرمایه داران خارجی. نکته ی جالب اینکه عایدی حاصل از این خصوصی سازی می بایست به عنوان وجه ضمانت وام ها، به صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی سپرده شود.

تمامی این اقدامات در ازای پرداخت وام با بهره ی بالا، بدین معناست که دولت یونان حاکمیت اقتصادی خود را از دست داده است و اگر تعارف را کنار بگذاریم باید از این پس از یونان به عنوان مستعمره ی اتحادیه ی اروپا و نه عضو آن سخن بگوییم. این استعمار در واقع همان چیزی است که استراوس کان در لفافه ی مونیتورینگ بیان می کند. این اولین بار نیست که طبقه ی سرمایه دار یونان به طبقه ی کارگر حمله می کند تا کسری های خود را از گردن ی آنان به چنگ آورد. پیشتر در سال های ۲۰۰۵ حزب راستگرای دموکرات نوین و ۲۰۱۰ حزب سوسیالیست پان هلنیستی، دو طرح ریاضت کشانه را بر مردم تحمیل کرده بودند.

با وجود تمامی اینها، در ادبیات رسانه ای جهان تصویب پرداخت وام برای یونان به عنوان یک لطف قلمداد می شود. گفته می شود که مردم کشورهای اروپای غربی از دست یونانی ها عصبانی هستند چرا که هزینه ی کم کاری و رکود اقتصادی یونانیون را آنها باید بپردازند! گفته می شود که دولت یونان برای پیوستن به اتحادیه ی اروپا ارقام کسری بودجه و بدهی های خود را در خلال سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۳ کمتر از آنچه بود جلوه داده است. براساس مصوبات اتحادیه ی اروپا، کسری بودجه کشورهای عضو باید کمتر از سه درصد و میزان بدهی کمتر از شصت درصد تولید ناخالص داخلی باشد. اما این ارقام برای دولت یونان هیچگاه به ترتیب کمتر از سه درصد و شصت درصد نبوده است. هم اکنون کسری بودجه ی دولت یونان ۹.۱ درصد از تولید ناخالص داخلی و میزان بدهی ۱۱۳ درصد از آن است. این در حالی است که کاهش کسری بودجه از ۱۳.۶ درصد به ۹.۱ درصد تنها به خاطر تحمیل طرح های صرفه جویانه به مردم ممکن شده است. خودتان تصور کنید که برای رسیدن به مرز ۳ درصد کسری بودجه در سه سال آینده چه اقدامات ریاضت کشانه ای اعمال خواهد شد.

اما داستان یونان برآستی اسف ناکتر از بدهی بالا آوردن یک دروغ پرداز و لطف وام دهندگان به آن است. اقتصاد یونان به واقع قربانی سیستم هرج و مرج سرمایه داری اتحادیه ی اروپا است. عضویت در اتحادیه ی اروپا در سال ۲۰۰۱ مانند دیگر کشورها، برای یونان افزایش مداوم تولید ناخالص داخلی تا حد ۳۲۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۹ را به همراه آورده است. برای اقتصاددانان، تولید ناخالص داخلی شاخصی برای رفاه مردم یک کشور نیز هست. اما این توهم و دروغی بیش نیست. افزایش تولید

ی تولید سرمایه داری است ، شیوه ی تولیدی که وابسته ی به انگیزه سودجویانه ی سرمایه گذاران متفرق و منفرد است و کوچکترین اتفاقی که باعث کاهش این انگیزه در آنان شود به معنای نابودی زندگی میلیون ها نفر از مردم کشورهای است که در این آشفته بازار شرکت جسته اند. به خصوص سرمایه داری مالی این هرج و مرج را به حد اعلی خود می رساند و کوچکترین عوامل روانی را نیز در این آشفته گی دخیل می کند. به سبب نفوذ همین عوامل ذهنی ، سرمایه داری مالی به شدت نیازمند



ثبات امنیتی و سیاسی است؛ امری که دولت ها را مجبور می کنند اعتراضات به حق مردم را با سرکوب وحشیانه ای پاسخ و نقش رسانه ها به آرام جلوه دادن اوضاع تقلیل دهند. تقریباً می توان گفت که این بحران بدهی ها ، یونان را به ورطه ای خواهد کشاند که سالها زندگی ریاضت کشانه و فقر بی اندازه را بر طبقه ی کارگر آن تحمیل خواهد کرد. اکنون رشد اقتصادی یونان منفی ۴.۴ درصد است و نرخ بیکاری ۱۴.۲ درصد از نیروی کار گزارش شده است و بنا به گزارش گاردین ، بسیاری از جوانان آتن مجبور به ترک این شهر شده و به زندگی ارزان

قیمت روستایی پناه آورده اند.

همین هرج و مرج و نابسامانی موجب می شود که اتحادیه ی اروپا در مقابل ورشکستگی کشورهایمانند یونان ، ایرلند و پرتغال و به نسبت کمتر اسپانیا و ایتالیا ، راه کاری جز تشویق آنها به ادامه ی برنامه های اقتصادی خود در چارچوب سرمایه داری جهانی نداشته باشند. برای مثال اتحادیه ی اروپا ، علی رغم اینکه یونان از شرایط اقتصادی لازم برای عضویت در این اتحادیه را دارا نیست ، قادر به اخراج آن از منطقه ی یورو و بازگشت دراختما به آن کشور نیست. چنین کاری به معنای کاهش اعتماد به یورو در بازار جهانی بوده ( امری که به ضرر تمامی کشورهای عضو است) و دولت یونان را مجبور می کند که اعلام کند که هیچگاه دیگر قادر به پرداخت بدهی های خود نخواهد بود. نکته ی مهمتر اینکه ورشکستگی و اخراج یونان ، اوضاع را در دیگر کشورهای بحرانی اتحادیه ی اروپا یعنی ایرلند و پرتغال و اسپانیا وخیم تر خواهد کرد.

بحران سرمایه داری برای طبقات متضاد راه حل های متضاد دارد. برای سرمایه داران ، راه حل بحران اقتصادی یونان ، پرداخت وام های طولانی مدت به این کشور است تا در مقابل این دولت را مجبور کنند با کاهش بودجه ی خدمات عمومی و ارزان تر کردن نیروی کار و خصوصی سازی، انگیزه ی کافی برای سرمایه گذاری در این کشور فراهم کنند. از این منظر ، هیچ راه بازگشتی وجود ندارد ، توقف چرخهای سرمایه به معنای نابودی آن است و از حرکت ایستادن یک چرخ ، به معنای ایستادن دیگر چرخ هاست. بنابراین اتحادیه ی اروپا چاره ای ندارد جز اینکه از بین دو گزینه ی ادامه ی حرکت یونان و یا اخراج آن ، اولی را برگزیند. حتی احزاب حکومتی چپ گرا نیز با طرح های ریاضت کشانه و برنامه ی تثبیت اقتصادی اروپا کاملاً موافق اند تنها با این تبصره که کاهش هزینه ها بر روی تمامی طبقات یکسان سرشکن شود. حرفی که فقط برای حفظ تتمه ی آبرو گفته می شود در حالیکه می دانیم چنین چیزی ممکن نیست چون سیاست گذاری ها باید به گونه ای باشند که سرمایه داران را برای سرمایه گذاری راضی نگاه دارند نه اینکه باعث فرار آنان از کشور شود. اما منطقی و بالقوه راه سومی نیز برای برون رفت از بحران وجود دارد. اما این راه حل رادیکال ، راه حل طبقه ی سرمایه دار نیست. اگرچه حتی این راه حل به ذهن سرمایه داران هم خطور نمی کند اما برای مردم یونان یک راه حل واقعی و عملی است. آنها می توانند با کنار کشیدن دولت کنونی و دیگر احزاب راست گرا ، از بازپرداخت وام ها به اتحادیه ی اروپا سرباز بزنند. این راه حل در خیابان ها وجود دارد. از هم اکنون به مانند اسپانیا ، چادرها برپا شده اند و شعله ی اعتراضات همراه با بحران اقتصادی، سر خاموشی ندارد. آیا زمان این رسیده است که همه ی چشم ها به یونان دوخته شود؟



# Dolle Mina، جنبشی خودآگاه، انقلابی و غیر صنفی!

نسیم روشنایی

های مصالحه جو، اصلاح طلب و بورژوازی بودند که با عضویت در احزاب گوناگون، نه تنها مسائل زنان را برطرف نمی کردند، بلکه حتی اغلب آنها را اهمیت زدایی می کردند و سعی داشتند تنها موقعیت سیاسی خویش و منافع خویش را حفظ و متحقق کند تا بتوانند به موقعیتی دست یابند که مردان بورژوا دست یافته اند. Dolle Mina به تمامی بر علیه فرهنگ بورژوازی مسلط جامعه ی خویش بود که همواره سعی داشت هژمونی خود را به تمام طبقات و تمام انسان ها تحمیل کند.

Dolle Mina به جز هلند در بلژیک نیز بسیار فعال بودند و با نشریات گوناگونی مانند مارگریت همکاری داشتند و نشریه ی خودشان به نام "تکامل" را منتشر می کردند. مهم ترین کنش های این گروه را می توان نوشتار، برگزاری کنگره های گوناگون، اجرای برنامه های رادیویی و تلویزیونی، تظاهرات و آکسیون های گوناگون و تصرف چند نهاد مهم نام برد. این گروه رفته رفته به گروه های کوچکی مانند سپتامبر ارغوانی (یک گروه لژیونی)، انجمن زنان، و خانه ی زنان و گروه های کوچک دیگر نیز منشعب شد اما تاثیر و نفوذ ایدئولوژیک خویش را در گروه های انشعابی بر جای گذاشت و به مبارزه ی خود اگرچه در مقیاس کوچک تر ادامه داد.

در این بخش به این پرسش پاسخ خواهیم داد که به راستی Dolle Mina چه می خواست و برای چه مبارزه می کرد؟ اما پیش از ارائه ی جزئیات مطالبات این جنبش لازم است به این مسئله ی بسیار مهم اشاره گردد که مبارزه ی Dolle Mina مبارزه ای برای خودآگاهی زنان و مردان و نیز رهایی آنان در جامعه و احقاق حقوق تمام انسان ها بود. آنها بر علیه اخلاقیات عصر خویش برخاستند و خواهان تغییر ریشه ای تمام روابط و مناسبات سنتی و تبعیض آمیز میان زن و مرد، کودک و والدین، زن و خانواده بودند و معتقد بودند که می باید تمام این جزئیات سنتی تقسیم وظایف و نقش های اجتماعی تبعیض آمیز در جامعه از بین برود و مسئولیت پذیری و تقسیم وظیفه ی عادلانه میان زنان و مردان و کودکان جایگزین تمام این دگم های سنتی و نامعقول گردد.

چرا Dolle Mina؟ Dolle Mina چه می خواست؟ Dolle Mina بر اساس چه ایدئولوژی مبارزه می کرد؟ این پرسش هایی است که این نوشتار به آن خواهد پرداخت.

در دهه ی درخشان شصت و در بحبوحه ی می ۱۹۶۸، در بیشتر کشورهای غربی جنبش های اجتماعی رادیکال بسیاری شکل گرفته یا در حال شکل گیری بودند. متعاقب آن در سال ۱۹۶۹، جنبشی رادیکال و تاثیر گذار در میان زنان دانشجویی چپگرا در هلند نیز شکل گرفت به نام Dolle Mina. یکی از تاثیر گذارترین کنش هایی که باعث شکل گیری رسمی این گروه گشت، تصرف ساختمان مرکزی ریاست دانشگاه آمستردام توسط دانشجویان معترض (از ۱۲ تا ۲۱ ماه می ۱۹۶۸) بود.

Dolle Mina به ناگهان از زمین سبز نشد، بلکه به تمامی از دل می ۱۹۶۸ و جنبش های رادیکال آن دهه ریشه گرفت؛ جنبشی که بر علیه نظم موجود سربرافراشته و داعیه دار تغییراتی رادیکال در جامعه بود و علیه هر گونه تبعیض و خواستار رهایی کامل زنان و مردان از تمام زنجیرهای جنسیتی، فرهنگی، عرفی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی بود.

همان طور که پیش تر اشاره شد، این گروه از میان گروه های دانشجویی زنان چپگرا برخاست، زنانی که بر علیه نظم موجود و نیز مخالف سیاست ها و خط مشی های جنبش های دیگری بودند که مبارزه برای رهایی زنان و رهایی تمام انسان ها را از معنا تهی کرده، یا آن را در دور باطل نهادهای بوروکراتیک موجود گیر می انداختند. آنها بر علیه سنت های مبارزاتی (چه میان چپگراها و چه میان راست گرایان و چه میان خود فمینیست ها) بودند که همواره سعی داشتند فمینیسم را از سیاست مجزا و به جنبشی صنفی تبدیل کند. آنها بر علیه فمینیست

مفروض خانه داری.

- ۱۰- شرایط مناسب برای کار نیمه وقت برای زنان و به کار مشغول گماشتن خیلی عظیم زنان بیکار در جست وجوی کار.
- ۱۲- آموزش و پرورش اجتماعی کودکان از سوی جامعه و مبارزه با این ایده که زنان به تنهایی مسئول پرورش کودکانشان هستند که به این ترتیب زنان با پذیرش نقش مادری می بایست با تمام نقش های اجتماعی خویش وداع کنند.
- ۱۳- حقوق برابر برای زنان و مردان و تمام افرادی که در یک شغل یکسان مشغول اند و سازماندهی معقول ساعات کار.
- ۱۴- لغو قانون کار کودکان و نوجوانان.
- ۱۵- بالا بردن دستمزدها و پرهیز از سودمحوری محض کارفرمایان و ایجاد شرایط کاری انسانی و قابل تحمل و پویا برای کارگران.
- ۱۶- حق کار برای تمام بزرگسالان، زنان و مردان به یک اندازه و حق برابر کار برای زنان مجرد یا متأهل.
- ۱۷- منع قانونی انتخاب کارگر و کارمند بر اساس جنسیت خاص.

در سطور بعدی بخشی از مطالباتی که Dolle Mina برای آن مبارزه می کرد را با هم می خوانیم:

- ۱- تاسیس مهد کودک رایگان در محیط کار و مکانی برای نگهداری روزانه ی کودکان.
- ۲- شرایط تحصیل رایگان برای تمام کودکان و تمام مردم و تحصیل و آموزش اجباری برای تمام کودکان.
- ۳- احداث رستوران هایی ارزان قیمت در محل کار کارگران .
- ۴- ساخت خانه های مسکونی قابل زیست با استانداردهای انسانی و معقول برای کارگران.
- ۵- وجود توالت های عمومی برای زنان، همانطور که برای مردان وجود داشت.
- ۶- روشنگری جنسی برای کودکان در دوران کودکی و دوران تحصیل با متد عملی و مدرن.



- ۱۸- حق بازنشستگی یکسان برای زنان و مردان کارگر بالای ۶۰ سال و در برخی مشاغل کارگران بالای ۵۵ سال.
- ۱۹- حق سقط جنین قانونی و بهداشتی (قبل از هفته ی ۱۲ بارداری) و لزوم استفاده از داروهای ضد حاملگی برای زنان و لغو تمام قوانینی که بر ضد سقط جنین هستند.

- ۷- تغییر و بازنگری جدی کتاب های آموزشی کودکان و ارائه ی مطالبی به دانش آموزان که باعث رشد و شکوفایی هر دو جنس گردد.
- ۸- پرورش و آموزش دختران و پسران با معیارها و امکانات برابر برای هر دو جنس.
- ۹- وارد شدن زنان در بازار کار و رها شدن آنها از وظیفه ی از پیش

خود در هلند، به این راضی نبود که صرفاً می‌بایست نقش‌های سنتی زن، تغییر کند، یا زن باید نقش زنانه‌ی خود را بهتر بتواند در جامعه ایفا کند و یا زنان می‌بایست همان موقعیت‌های اجتماعی را داشته باشند که مردان دارند. Dolle Mina به این مطالبات بسنده نمی‌کرد بلکه می‌خواست زن را در طی نبرد طبقاتی، به عنوان یک انسان آزاد

کند نه صرفاً به عنوان یک زن از سیستم پدرشاهی یا از نظام حقوقی. و این مطالبه‌ی رادیکال جز با تغییر رادیکال جامعه‌ی سرمایه‌داری موجود، ممکن نبود.

Dolle Mina معتقد نبود که صرفاً آزادی زنان روزی متحقق خواهد شد که از حقوق و موقعیت برابر با مردان برخوردار باشند، (اگر چه این حقوق برابر را لازم و ضروری می‌دانست)، بلکه معتقد بود اگر چنین مطالباتی برآورده گردند، نهایتاً به وضعیتی خواهیم رسید که مردان دارند: مردانی که به واسطه‌ی تضاد طبقاتی و استثمار ساختار نظام طبقاتی موجود آزاد نیستند. همچنین آنها به هیچ کدام از احزاب آن دوره اعتماد نداشتند و با آنها همکاری نمی‌کردند و نیز با سازمان‌های فمینیستی‌ای که سعی داشتند مسئله‌ی زنان را

ایدئولوژی‌ی زدایی کرده و غیر سیاسی جلوه دهند، فمینیست‌هایی که گاهی با احزاب ارتباط داشتند، همکاری نمی‌کردند. Dolle Mina سعی داشت از تمام سنت جنبش‌های فمینیستی پیش از خود متفاوت باشد تا بتواند به طور عینی تمام ستم‌هایی که به واسطه‌ی جامعه‌ی طبقاتی بر زنان و مردان تحمیل می‌شد را ریشه کن کند. بنابراین مبارزه‌ی Dolle Mina نبرد برای رهایی زنان و مردان بود و رهایی زنان و مردان را نه به طور مطلق اما در جامعه‌ی سوسیالیستی با

۲۰- حق فرزند داشتن برای زنان مجرد.

۲۱- مبارزه علیه اخلاقیاتی که سکس را صرفاً به جرمیات مذهبی عرف و نهادهای آن مانند خانواده تقلیل می‌دهند.

۲۲- لغو تمام قوانین تبعیض آمیزی که برای مادران مجرد وجود دارد.

۲۳- حق طلاق برای زنان.

۲۴- تصویب قوانینی در ازدواج که زن و مرد را به عنوان دو شریک مستقل در نظر می‌گیرد.

۲۵- حق صیانت فرزندان برای زنان.

۲۴- حق مالکیت برابر برای زنان متاهل و حق بازنگشتگی برابر برای زنان متاهل.

۲۵- مبارزه علیه تقلیل زنان به ابژه‌های جنسی در آگهی‌های تبلیغاتی. (اصولاً آنها مخالف آگهی‌های تبلیغاتی صرفاً سودمحور سرمایه‌داری بودند).

۲۶- آنها بر علیه زنانی بودند که با وارد شدن در سیاست، ناچار بودند به تمام قواعد مردانه‌ی ضد زن این ساختار تن دهند.

دوله مینا چگونه می‌اندیشید؟

ایدئولوژی مرکزی Dolle Mina ایده‌ای بود که فمینیسم را به مارکسیسم و سوسیالیسم متصل می‌کرد و رهایی زنان را با رهایی طبقه‌ی کارگر یکی می‌دانست. از این رو می‌توان این جنبش را جنبشی دانست که می‌خواست سنتز سوسیالیسم و فمینیسم باشد. بنابراین تاکید بر طبقاتی بودن مبارزه‌ی زنان در این جنبش بارز بود. Dolle Mina معتقد بود همانطور که زنان تحت سرکوب و سلطه‌ی پدرشاهی هستند، کل جامعه نیز تحت سلطه و سرکوب سرمایه‌داری هستند و رهایی زنان محقق نخواهد شد مگر رهایی کل انسان‌ها در جامعه.

اما این گروه مانند بسیاری از گروه‌های اعتراضی دیگر از نظر ایدئولوژیکی گروه کاملاً یکدستی نبود و به این دلیل پس از چند سال فعالیت دچار انشعاب‌های بسیار شد اما همانطور که گفتیم تاثیر و نفوذ خود را در گروه‌های منشعب شده و گروه‌های گوناگون زنان برجای گذاشت. علاوه بر گرایش غالب مارکسیستی، گرایش‌های آنارشیستی نیز در میان فعالین این جنبش وجود داشت. اما آنچه این جنبش را بیش از همه دچار انشعاب کرد یا باعث تضعیف آن شد، آن دسته گرایش‌هایی بین برخی فعالین این جنبش بود که درکی از مبارزه‌ی طبقاتی نداشت و سعی داشت ستم بر زنان را صرفاً ستمی جنسی قلمداد کند و از واقعیت پیوند ستم طبقاتی و جنسی بر زنان سر بازمی‌زد و به مطالبات صرفاً زنانه و برابری حق بین زن و مرد در جامعه‌ی سرمایه‌داری موجود قانع بودند.

Dolle Mina بر خلاف اغلب سازمان‌های فمینیستی قبل و بعد از



تولید اشتراکی، توزیع برابر ثروت و حقوق مساوی می دانست. به این ترتیب عصاره ی نقطه نگاه Dolle Mina مبارزه ی همزمان و همراستای زنان برای رهایی از پدرشاهی و زنان و مردان برای رهایی از جامعه ی سرمایه داری و تحقق جامعه ای سوسیالیستی بود. اما از سویی آنها معتقد نبودند که با یک انقلاب سوسیالیستی تمام تبعیض ها و ستم هایی که بر زنان رفته است، ناگهان از بین خواهد رفت بلکه حتی احتمال شکل گیری جنبش هایی مانند جنبش زنان برای رهایی بیشتر را در یک جامعه ی سوسیالیستی پیش بینی می کردند.

یکی از نقاط قوت این جنبش این بود که برای رسیدن به افق نهایی ایدئولوژی خویش، مطالباتی آنی و ضروری که می بایست برای آنها مبارزه می کردند را فراموش نکردند و مطالبات عینی و ضروری زنان و مردان پرولتاریا و نیز تمام انسان ها را به مطالبات مهم و بی اهمیت تقسیم نکردند. با اینکه مطالبه ی نهایی آنها از بین رفتن سرمایه داری بود، اما همانطور که پیشتر گفته شد برای برابری دستمزدها، تاسیس مهد کودک، حق سقط جنین و مبارزه برای حقوق برابر زنان و مردان و ... مبارزه می کردند.

برای تدقیق محتوا، در سطور بعدی مهم ترین شالوده ی ایدئولوژی و افق سیاسی این جنبش را خلاصه خواهیم کرد:

- جامعه ی موجود ما را سرکوب می کند. سرمایه داری کارگران را سرکوب می کند. مردان در این سیستم مردسالاری زنان را سرکوب می کنند. اما مبارزه ی ما زنان مبارزه ای است بر علیه هر دو عامل سرکوب انسان، سرمایه داری و پدرشاهی و اخلاقیات سرکوبگر.

- برخلاف بسیاری از جنبش های زنان، مبارزه ی ما مبارزه علیه مردان نیست. چرا که ما به خوبی آگاهییم که این سرکوب پروسه ای سیستماتیک و زنجیره ای به هم پیوسته است و مردان نیز قربانی سرکوب از سوی نظام سرمایه داری هستند. ما با اخلاقیات مسلط - با فرهنگ مسلط و شیوه ی تولید غیر انسانی ای مبارزه می کنیم که سرکوب و فرمانبرداری را تولید می کنند. ما می بایست مردان را نیز متقاعد کنیم که در کنار ما برای رهایی انسان بجنگند. چراکه ما خواهان خودآگاهی انسان در جامعه و مبارزه برای رهایی انسان هستیم.

- رهایی واقعی زنان و مردان ممکن نیست مگر در جامعه ی سوسیالیستی؛ جامعه ای که در آن کار و تولید و حق تصمیم گیری و مبادله و مالکیت عادلانه باشد. ما در چنین جامعه ای به مکان های عمومی مانند محل نگهداری از کودکان، رستوران های عمومی و... نیاز داریم.

- جامعه ای که Dolle Mina از آن دفاع می کرد جامعه ای بود که تولید نه به هدف سودجویی سرمایه داران انجام شود، بلکه سیستم کار و تولید در خدمت مصرف و برخورداری تمام انسان ها باشد، جامعه ای انسانی که بر محور سودجویی و استثمار استوار نیست.

- Dolle Mina به عنوان یک جنبش چپگرا به شدت مخالف هر گونه سرکوب نظامی توسط دولت ها بود چه در حوزه ی ملی چه در حوزه ی بین المللی، اما از مبارزه ی مسلحانه ی مردم برای تعیین سرنوشت و زندگی شان حمایت می کرد.

- Dolle Mina می گفت: مبارزه ی ما می بایست همزمان با انقلابی بزرگ در حوزه ی جنسیت انجام گردد. ما خواهان از بین رفتن تمام روابط قدرت در جنسیت (که اغلب در خانواده تولید و بر کودک تحمیل می گردد)، از بین رفتن بسیاری از ممنوعیت های جنسی تا جایی که آنها بر پایه ی روابط قدرت شکل گرفته اند و لغو تمام نهادها و قوانینی هستیم که میل جنسی و سکس را برای مثال در نهادهایی مانند خانواده و ازدواج به انحصار می کشند.

پذیرش و درک جنسیت و میل جنسی و سکس در تمام روابط بین انسان ها یکی از شروط ضروری برای رشد و شکوفایی فرد در جامعه است. آنها معتقد بودند که امر شخصی، امر سیاسی است. به این ترتیب، جنسیت و ازدواج و تمام روابطی که در خانواده و در حیطه ی خصوصی افراد وجود دارند، سیاسی هستند و به روابط قدرت در نظام سرمایه داری گره خورده اند.



Dolle Mina چه می کرد؟

Dolle Mina معتقد بود که یک جنبش تازه نفس می بایست از سوی سیاست و از سوی مردم جدی گرفته شود و عملاً تاثیر گذار باشد از این رو اعتراض ها و آکسیون های اعتراضی آنها همواره به شیوه ای بود که در نگاه اول نیز بسیار جلب توجه کننده باشد و مردم را نیز به تعمق و اعتراض و کنش سیاسی وادارد. و تمام این آکسیون ها به هدف دستیابی به حقوق برابر برای زنان و تمام افراد جامعه بود. آنها با اعتراض های رادیکال خویش می خواستند وضعیت نابرابر و غیر انسانی که برای زنان و مردان جامعه امری نرمال و هنجار به نظر می رسید را افشا کنند و با نمایش و افشای زیست روزمره ی نامعقول و غیر انسانی، توجه مردم را به ناعقلانی بودن و غیر انسانی بودن موقعیت زنان و مردان در جامعه معطوف کنند. بر خلاف اغلب جنبش های اجتماعی و به خصوص جنبش های زنان که مخاطبشان تنها زنان بودند، مخاطب Dolle Mina به یک گروه یا هوادار یا اقلیت خاصی محدود نمی شد، بلکه آنها تمام جامعه را مخاطب قرار می دادند

Dolle Mina تا اواسط دهه ی ۱۹۸۰ مبارزه ی خود را ادامه داد اما ابتدا از دستاوردهای مبارزه ی خویش راضی نبود، چراکه بسیاری از ستم‌هایی که بر علیه آن می‌جنگید کماکان وجود داشتند و چه بسا تشدید شده بودند. زیرا درحقیقت، نه سیاست بورژوازی و نه توده ی مردم تحت هژمونی بورژوازی، به افق‌ها و مطالبات رادیکال و انسانی آنها گوشه ی چشمی نشان ندادند. در دهه ی ۸۰، Dolle Mina به ناچار در عمل مبارزه ی خود را به پیگیری مطالباتی چون آزادی سقط جنین محدود کرد و می‌توان گفت فعالیت این جنبش در اواسط دهه ی هشتاد به خاموشی گرایید و ناامیدی، ماحصل بیش از ده سال مبارزه ی خودآگاه اعضای این جنبش بود. اما ناامیدی همواره امری موقتی بوده و خواهد بود، چراکه تا جوامع طبقاتی انواع ستم و ناعقلانیت و استثمار را تولید و بازتولید می‌کنند، ضرورت خودآگاهی، کنش رادیکال و انقلاب توسط فرودستان به عنوان سوژه‌های رهایی بخش وجود خواهد داشت.

و به چالش می‌کشیدند. Dolle Mina اصلاً قصد نداشت اعتراض‌هایی اصلاح طلبانه و مطالبات صرفاً فرمیستی ارائه کند چرا که به درستی از پوشالی بودن این اصلاحات جزئی آگاه بود.

فمینیسم در اواخر دهه ی شصت در هلند با تکیه به حق رأی و مبارزه برای آن به موقعیت لوکسی دست یافته بود. جنبش‌های مختلف دانشجویی و هیپی‌ها نیز وجود داشتند که افق گسترده‌تر و مطالبات بیشتری را از جامعه خواستار می‌شدند، اما Dolle Mina بود که در طی فعالیت خویش، بسیاری از خیابان‌ها و میدان‌های آمستردام و شهرهای دیگر را با تظاهرات، کمپین‌ها و آکسیون‌های تأثیرگذار خویش به تسخیر خویش درآورد. Dolle Mina با جسارت و هوشیاری خویش در مدت کوتاهی رشد کرد، چنانکه در سال ۱۹۷۰ هزاران عضو رسمی داشت و حتی زنانی که در خیابان سیگار روشن می‌کردند و موتور می‌رانند نیز خود را عضوی از Dolle Mina می‌دانستند.

اولین آکسیون‌های آنها در ۲۳ ژانویه ی ۱۹۷۰، حمله به قصر نینرُده (nijenrode) در یکی از روستاهای اوترخت بود، جایی که در آن

پانوش:

برخی از فعالین این گروه از این قرار اند:

Dunya Verwey, Michel Korzec, Alex Korzec en Rita Hendriks. Anne Marie Philippons و Huub, Nora Rozenbroek, [Friedl Baruch](#), Claudette van Tricht, [Selma Leydesdorf](#) , Marianne Sax, Miklos Racz و Loes Mallée, en Henriëtte Schatz.

رؤسای کارخانه‌ها و شرکت‌ها و دیپلمات‌ها تعلیم می‌دیدند. اما آنها نتوانستند به داخل قصر راه یابند چون "زن" بودند. Dolle Mina این آکسیون را یکی از شکست‌های خود می‌دانست. اما در همین روز در آمستردام آکسیونی برپا کردند. آنها لباس زیر خود را در کنار مجسمه ی ویللمینا دروکر (یکی از نخستین و مهم‌ترین فمینیست‌های هلند)، برای قدردانی از وی آتش زدند. یکی دیگر از آکسیون‌هایی آنها متلک گفتن به مردان در خیابان بود. آنها می‌خواستند با تعویض نقش جنسی، بلاهت آمیز بودن و وقاحت این عادت مردانه را به مردان و به تمام مردم نشان دهند اما این آکسیون چندان مورد قبول عامه قرار نگرفت. یکی دیگر از آکسیون‌های آنان برهنه کردن شکم خویش بود درحالی که روی شکم خود نوشته بودند: "ما خودمان رییس شکم خود هستیم"، به این معنا که ما خودمان صاحب میل و لذت و سرنوشت خویش هستیم. یکی دیگر از آکسیون‌های مهم آنان نیز تصرف ساختمان مرکزی شهر (شهرداری) در آمستردام بود.

برای پرهیز از پراگویی، از ذکر همه ی آکسیون‌های Dolle Mina پرهیز خواهیم کرد اما آکسیون‌های آنها محتوای گوناگون و شیوه‌های گوناگون و رادیکالی برای ارائه داشت و گستره ی وسیعی از انواع آکسیون را در بر می‌گرفت: از تظاهرات گرفته، آکسیون‌های خیابانی در اعتراض به مسئله ی کودکان، مسائل زنان مانند تجاوز، استثمار در محیط کار، آزادی سقط جنین و مسائل کارگران و امری که در تمام آکسیون‌های آنها به چشم می‌خورد، جسارت و خلاقیات و شجاعت و نیز افق برابری طلبانه و آزادی جویانه ی آنها برای رهایی تمام انسان‌ها بود.

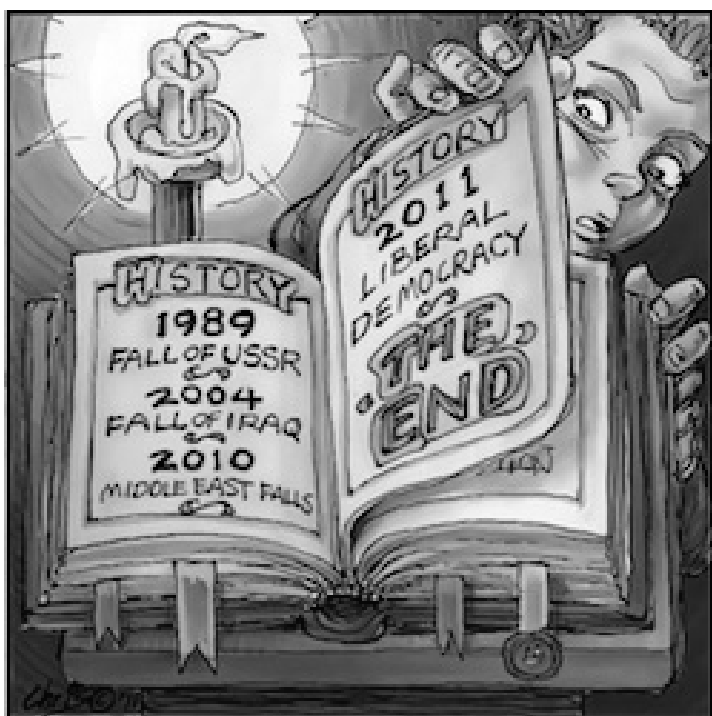
# فوکویاما و زوال سیاسی لیبرالیسم

سال علاوه بر روشن شدن دستهای پلید لیبرال دموکراسی در دستکش ناتو در دو جنگ عراق و افغانستان، ما شاهد شنیع ترین جنگ های نفرت قومی، گسترش تروریسم اسلامی، رشد راسیسم دولتی در اروپا، بحران شدید سرمایه داری و ... بوده ایم. با مشاهده این وضعیت است که فوکویاما ناچار شده است پایان تاریخ خود را پایان دهد و در کتاب جدید خود به نام اصول نظم سیاسی، مدل جدیدی از سیاست را برای ترمیم تزه های اکنون پوسیده خویش به منظور مهندسی مجدد افکار عمومی به ارمغان آورد. در این کتاب دوجلدی به توسعه و بسط لیبرال دموکراسیها و دانمارک شدن کشورها پرداخته است. (جامعه ای که دارای ثبات، پیشرفت و پویایی است و حتی بهترین رستوران ها را در دنیا دارد!)

سیف خدایاری

بیست سال پیش بر بستر سقوط سرمایه داری دولتی در شوروی و فروپاشی بلوک شرق، فرانسیس فوکویاما که کارمند متوسط الحال وزارت خارجه آمریکا بود با نوشتن کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» - کتابی که فوکویاما سه سال پیش تر بطور خلاصه در مقاله ای منتشر کرده بود، به کارشناس خبره وزارت خارجه آمریکا و یکی از نظریه پردازان انستیتو انترپرایز تبدیل شد - چیزی که موقعیت فوکویاما را در دستگاه هیأت حاکمه آمریکا و سرمایه داری جهانی تحکیم بخشید نه تزه های پایان تاریخ وی، بلکه همین عنوان دو کلمه ای «پایان تاریخ» بود که فوراً توسط میدیای مزدور بلعیده شد و به ترجیع بند سرود «پیروزی بازار بر سرنوشت بشر تبدیل شد. فوکویاما ادعا داشت که با سقوط بلوک شرق آنچه که ما شاهد آن خواهیم بود فقط پایان جنگ سرد و یا دوره خاصی از تاریخ پس از جنگ نیست، بلکه ما در پایان تاریخ هستیم که پایان تکامل ایدئولوژیکی بشر و جهانی شدن لیبرال دموکراسی غربی به عنوان آخرین شکل حکومت بشر می باشد. در دنیای واقعی - خارج از میدیای بورژوازی و دستگاه حاکمه سرمایه داری - کسی «پایان تاریخ» آقای فوکویاما را جدی نگرفت و آن را جشن نگرفت چرا که درست همزمان با کارناوال پایان تاریخ آقای فوکویاما و شرکا، دهها هزار نفر در بالکان در آتش جنگ «تقسیم مجدد جهان» سوختند؛ دولتهای رفاه در بهشت غرب به تدریج ماسک خود را برداشتند و روز بروز زندگی بر طبقه کارگر و محرومان جامعه تنگ تر شد. بعدها - پس از ۱۱ سپتامبر تر فوکویاما بیشتر مورد تمسخر قرار گرفت، چرا که یکی از محصولات لیبرال دموکراسی برای وارد شدن در فاز «پایان تاریخ» مورد نظر ایشان یعنی تروریسم اسلامی، دنیا را وارد مرحله دیگری از جدالها و کشمکش های سیاسی نمود و نشان داد پایان تاریخ، آغاز تباهی و بربریت نیز هست.

تر فوکویاما که امروزه ناچار شده است کمی آن را رقیق تر کنند این بود که با سقوط بلوک شوروی نبرد میان دو اردوگاه خیر غرب و شر شرق به پایان رسیده و تاریخ به پایان رسیده است؛ هر چه هست (خوب یا بد) همین است؛ از این بعد لیبرال دموکراسی تنها تیم شرکت کننده در بازی است! همه چیز به بازار سپرده شد و فرد - نه جامعه - مسئول سعادت یا بدبختی بشر شناخته شد! برای غلط بودن تر فوکویاما کافی است به جامعه بشری در بیست سال گذشته نگاه کنیم: در این بیست



تر او این بار چنین است: برای دستیابی به لیبرال دموکراسی سه جام مقدس دولت مقتدر، حاکمیت قانون و دولت مسئول لازم است.

اما وضع به همین سادگی هم نیست. فوکویاما بدو جهان را به دو بخش زشت و زیبا تقسیم کرده است و اکسیر لیبرال دموکراسی را فقط برای بخشی از آن تجویز می کند. وقتی از فوکویاما سؤال می شود که چرا اروپا با وجود داشتن سه عنصر مزبور تا خرخره در بحران و قرض فرو رفته و «اروپای واحد» بتدریج زیر سؤال رفته است، می گوید «رویه مرفته اتحادیه اروپا در مشکل بزرگی بسر می برد. آنها اساساً مجموعه ای از کشورها را در تیم خود جای دادند که نمی بایستی وارد بازی می شدند. هیچ مکانیسمی برای دیسپلین کردن آنها وجود ندارد، ضمن اینکه آنها وارد شده اند و هیچ استراتژی مؤثری برای اخراج آنها وجود ندارد». معلوم می شود که تزه های جادویی آقای فوکویاما فقط برای بخشی از جهان بوده که او آنها را لایق دیسپلین شدن می داند و بزعم وی کشورهای بیمار اروپای شرقی نمی بایستی در تیم اروپای غربی وارد می

است.

آیا لیبرال دموکراسی صرفنظر از وضعیت اقتصادی به عنوان یک سیستم سیاسی سیستمی مؤثر بوده باشد؟ البته که نه. فوکویاما می پذیرد که "امورات خیلی بسرعت به بدی می گرایند، ما در حال عروج احزاب پوپولیست در سرتاسر اروپا هستیم. در حال حاضر بحث های زیادی درباره مهاجرت وجود دارد و رشته تمام امور بدان ختم می شود اما به مردم اجازه داده نمی شود درباره آن حرف بزنند." فوکویاما تعجب خود را پنهان نمی کند که چرا سقوط ۲۰۰۸ عدم کارایی سیاسی به دنبال

شدند. به بیان دیگر باید همان دیوار برلین اما این بار بزرگتر و بلندتر وجود می داشت تا بهشت غرب با جهنم شرق قاطی نشود.

وقتی مسأله یونان، ایرلند و پرتغال پیش کشیده می شود که در "دیوار غربی" دنیای متمدن قرار داشتند و در دو سال گذشته دچار بحران های شدید اقتصادی شدند، فوکویاما می گوید "یکی از چیزهایی که در کتاب جدید من - بر خلاف کتاب پایان تاریخ - وجود دارد، احتمال زوال سیاسی است. فکر نمی کنم هیچ دلیل خاصی وجود داشته باشد که با وجود یک لیبرال دموکراسی، دچار زوال نشویم" به بیان دیگر لیبرال



خود داشت و چنین پدیده ای آتش پوپولیسم راست را و نه پوپولیسم چپ شعله ورتر کرده است. شاید "کمیک ترین" وجه فوکویامای جدید این باشد که در پایان کمونیسم و پایان تاریخ، نیاز به کمونیسم و چپ برای مقابله با پوپولیسم و زوال سیاسی لیبرال دموکراسی معنی پیدا کرده است! او در رابطه با عروج پوپولیسم در لیبرال دموکراسی که برلوسکونی و سارکوزی نماد آن است، می گوید: "هیچ کجا چپ قوی وجود ندارد. هیچ کجا نمی توان رهبر کاریزماتیک در میان چپ ها پیدا کرد. به ایتالیا نگاه کنید! چرا این برلوسکونی رذل هنوز نخست وزیر است؟ چون چپ در ایتالیا نمی تواند برنامه الهام بخشی داشته باشد که همه بدان باور داشته باشند." می گویم کمیک چون تمام فلسفه پایان تاریخ فوکویاما، اعلام پایان کمونیسم بود در حالیکه به شهادت همین چند جمله از فوکویاما - و نه عینیت جهان مادی، دنیا به کمونیسم برای تغییر بنیادی در مناسبات اجتماعی نیاز دارد. البته کمونیسم مورد نظر فوکویاما چیزی جز کمونیسم بورژوازی نیست که وظیفه اش نمایندگی کردن منافع بورژوازی در میان طبقه کارگر است.

دموکراسی آقای فوکویاما چندان هم قابل اعتماد نیست، اما فیلسوف مؤمن بورژوا، تز فرسوده دیگری در جیب دارد: "اگر نهادهای سیاسی خیلی محکم باشند، ایده ها هم خیلی محکم خواهند بود."

زوال سیاسی لیبرال دموکراسی در بیست سال گذشته عریان تر از آن است که از میدان دید آقای فوکویاما بیرون رود. سپردن سرنوشت مردم به دست بازار در غرب مترادف با بازپس گرفتن امکاناتی بود که در قرن بیستم تحت فشار کمونیسم زیر عنوان دولتهای رفاه به غرب تحمیل شده بود. در بیست سال گذشته بتدریج این امکانات از مردم گرفته شده است تا جایی که آخرین ضربه های آن بر کودکان معلول در انگلستان فرود آمده است. در این رابطه فوکویاما می گوید: "حالا فکر می کنم که دموکراسیهای پیشرفته در حال بازتعریف قراردادهای ساده اجتماعی هستند، چون بسیاری از دولتهای رفاه رضایت بخش نیستند و برخی از دموکراسیها واقعاً خوب نیستند. آنها در متقاعد کردن مردم برای پرداخت مالیاتهای بیشتر و کاهش سود - چیزی که در انتظار نسل فراداست - موفق نشده اند." تمام حکمت وجودی دولتها نزد فوکویاما، متقاعد کردن مردم برای پذیرش تصمیمات دولتها مانند پرداخت مالیاتهای بیشتر، حذف خدمات اجتماعی و در نتیجه تحمیل بردگی بیشتر بر مردم

# چرا نباید فروش عکس ایرانی در بازارهای جهانی را به فال نیک گرفت.

دیدار صادقی



این معاوضه های جدید نشان دادند. از سوی دیگر رشد طبقه ی متوسط و علاقه به سرمایه گذاری در بخش هنری به رشد قارچ مانند گالری ها در پای تخت دامن زده. گسترش دیوانه وار روابط بازار سرمایه داری نگاه به اثر هنری و معیار داوری درباره ی این آثار را معطوف به سلیقه ی جدید بازار و نشان های فتمیشی اش می کند. فرم با جدای کامل از محتوا تبدیل به فتمیش مقبول این گرایش شده و محتوا کاملاً از مختصات تاریخی سیاسی و اجتماعی اش تهی گشته ست. این فضای مسموم شده با حرص بی پایان بازار داخلی و خارجی صداهاى تازه و نگاه های دغدغه مند را در منجلاب خود فرو می برد و راه بر رشد هر گونه اثر معترض دردمند و هوشیار را می بندد.

نمونه ی جدید این فرایند خفه کردن، عکس های متأثر کننده ی مجموعه ی جنگ و زندگی روزمره هستند. دشتی که نمونه نسلی ست که در بحبوحه ی فاجعه ی جنگ هشت ساله ی ایران و عراق به دنیا آمده و رشد کرده هم چون همه ی کسانی که زخم جنگ را خورده اند این فاجعه ی تاریخی و پیامد های روانی آن را دست مایه ی کار عکاسی خود کرده و راوی بصری دلهره های بی پایان و ماترک روانی و اجتماعی جنگ برای نسل پس از انقلاب شده ست. فضای این مجموعه برای همه ی ما اشناست و سردرگمی های کاراکترهای این مجموعه ی کمابیش سینمایی را نسل پس از انقلاب به خوبی تجربه کرده ست: چگونه می توان بر تلی از خرابه های باقی مانده از جنگ زندگی جدیدی بنا کرد؟ چگونه می توان در میان انبوهی از جان باختگان جان بازان و صدمه دیدگان روانی و مادی جنگ امیدوار به زندگی بهتری بود؟ مجموعه گوهر دشتی از بسیاری جهات قابل توجه

به تازگی آخرین عکس از مجموعه ی جنگ و زندگی روزمره اثر گوهر دشتی توسط حراجی فیلیپس به قیمت ۸۵۰۰ پوند انگلیسی به فروش رفت. سایر عکس های این مجموعه هم در سال ۲۰۰۹ در فوتو پاریس خریداری شد. چنین توجهی از سوی بازارهای هنری اروپایی به آثار یک هنرمند ایرانی که مورد استقبال محافل هنری ایران هم قرار گرفته سؤالات زیادی درباره ی جایگاه امروز کار هنری و نسبت آن با بازارهای داخلی و خارجی بر می انگیزد.

فروش در حراجی های معروف بین المللی اکنون چندین سال است که تبدیل به معیاری برای ارزش گذاری آثار هنری در ایران شده ست و ماهیت بازار محور و فرایند کالا انگاری این بازارها در محافل داخلی ایران به کلی نادیده گرفته می شود. این جهت گیری به نظر می رسد که متأثر از دوفرایند هم زمان در خرید و فروش کالای هنری در دهه ی گذشته صورت گرفته باشد: اول فشار سانسور و عدم امکان نمایش آثار هنری هنرمندان را به سمت بازارهای خاورمیانه نظیر کریستی سوق داد. این بازارها مسلماً از ورود کالاهای جدید با موتتیف هایی کاملاً متفاوت از آنچه در بازار جهانی هنری رایج هست استقبال کرده و روی خوشی به





انگیزد این مجموعه قربانیان جنگ را یک دهه پس از پایان اش بازنمایی می کند بدون آنکه جایی برای خشم شان برای مطالباتشان در سیستم دلالتی عکس تعریف کند. زوج تنها و زخم خورده ی این مجموعه همان نسل ترحم برانگیزی هستند که سازمان های حقوق بشر لطف می کنند حقوق شان را به آن ها برگردانند سوژه های این عکس ها رنج می کشند در سکوت اضطراب آور دنیای بی پناهشان آب می شوند و بازار هنری جهانی براین قربانیت ابدی مهر تأیید می زند. اگر این عکس ها صدای اعتراض این نسل، فریاد سرکوب شده شان از نابرابری های اجتماعی را بازنمایی می کرد باز هم حراجی فیلیپس تمایلی به خریدش داشت؟ اگر این عکس ها انگشت اتهام را به سمت کسانی که مستقیم و غیر مستقیم به جنگ دامن زدند می چرخاند باز هم می شد بر آن ها ترحم کرد؟

کاراکترهای این مجموعه منفعل هستند در ناتوانی تاریخی خود یخ زده اند و از پس عکس تنها صدای بی صدای اشک شان به گوش مخاطب می رسد. فقدان هر گونه بینش سیاسی امکان سوژه مندی و حرکت را از آنان دریغ کرده و تبدیل به ناظران بی دفاع تقدیر خود شده اند. بازار هنری بر این خلاء دلالت های سیاسی چنگ زده و در کمال بی شرمی خود را حامی رنج های جنگ زدگان بازنمایی می کند. نه خیر. بازار های هنری جهانی دغدغه هنر دردمند را ندارد.

ست نظیر اینکه به جای اینکه بر سوژه یک زن تنها تکیه کند محور یک زوج تنها را برای دغدغه های خود انتخاب کرده و درباره ی تقدیر یک زوج پرسش می کند. از این جهت در میان تلی از آثاری که از منابع فکری و هنری فرد گرایی و فمینیسم لیبرالیستی تغذیه می شوند زاویه دید دیگری بر روی مسائل اجتماعی می گشاید.

سؤالی که پیش می آید آن ست که چطور بازارهای هنری سرمایه داری روی خوش به این مجموعه نشان داده اند. این بازارها جزیی از همان سیستم اقتصادی و رسانه یی هستند که به آن جنگ خانمانسوز دامن زده و برای هشت سال بازار اسلحه اش را تأمین کردند. محافل لیبرالیستی داخل ایران این انگاره را تبلیغ می کنند که هنر و بازار هنری ارتباطی با سیاست ندارد. دغدغه های انسانی و هنری آن را از کل مجموعه ی سرمایه داری و امپریالیستی جدا می کند این باور ساده انگارانه که رابطه میان روابط اجتماعی و اقتصادی را سرکوب می کند حد اقل یک واقعیت را کاملاً ندیده گرفته : بازار هنری یکی از شیوه های متعدد برای پول شویی سود هنگفتی ست که سرمایه داران جهانی از راه های دیگر به دست می آورد.

مجموعه ی جنگ و زندگی روزمره تاجر و ترحم مخاطب اروپایی را بر می



# بورژوازی و ضدانقلاب

بخش آخر، قسمت اول

کارل مارکس

برگردان: بهزاد باقری

کلن ۲۹ دسامبر، نوئه راینیشه تسایتونگ شماره ۱۷۳

“آقایان محترم! کسب و کار، کسب و کار است”

در این چند کلمه هانس‌مان به تمامی لیبرالیسم مجلس متحد استانها را خلاصه میکند. این مرد بر اساس [نظر] مجمع آشتی دهندگان ملزم بود که در راس دولت قرار گیرد، دولتی که قرار بود مقاومت منفعلانه در مقابل مردم را به حمله ای فعال علیه آنها بدل کند؛ دولت عمل.

هیچ دولتی در پروس شامل این همه نام از طبقه متوسط نبود. هانس‌مان، میلده، مرکر، کوهلوتر، گیرکه! و حتی فون آورسوالد، لقبی قابل نمایش در دربار، متعلق به اشرافیت لیبرال اپوزیسیون کونیگزبرگ که با بورژوازی بیعت کرده بود. روث فون شرکنشتاین بتهنهایی اشرافیت فئودال بوروکراتیک قدیمی را در این دارودسته نمایندگی میکرد. روث فون شرکنشتاین! عنوان بازمانده از رمانی نابودشده درباره راهزنان و شوالیه‌ها در [عهد] هیلده برانت متاخر. اما روث فون شرکنشتاین فقط انگشتری برای نگین بورژوازی بود. روث فون شرکنشتاین در یک دولت طبقه متوسط این معنی را میدهد، تلفظ با حروف بزرگ: فئودالهای پروسی، ارتش و بوروکراسی هدایت شونده توسط ستاره نوظهور، طبقه متوسط پروس. این شخصیت‌های قدرتمند خود را در اختیار او قرار دادند و طبقه متوسط [نیز] آنها را در جلو تاج و تختش قرار داده بود، درست مانند خرسهائی که در نشانها و تمثالهای اشرافی کهن در جلو فرمانروایان قرار داده میشدند. قرار بر این بود که روث فون شرکنشتاین فقط خرس دولت طبقه متوسط باشد.

در ۲۶ ژوئن دولت هانس‌مان خود را به مجمع ملی معرفی کرد. [اما] هستی عملی اش از جولای آغاز شد. انقلاب ژوئن پیش زمینه دولت عمل بود، همانطور که انقلاب فوریه پیش زمینه دولت میانجیگری را تشکیل داده بود.

پیروزی خونین بورژوازی پاریس بر پرولتاریای پاریس توسط بورژوازی پروس علیه مردم مورد استفاده قرار گرفت، همانطور که

پیروزی خونین کرواتها در وین توسط سلطنت پروس علیه بورژوازی مورد استفاده قرار گرفته بود. عذاب بورژوازی پروس پس از نوامبر اتریش کیفیری بود برای عذاب مردم پروس پس از ژوئن فرانسه. فیلیستین‌های [عامیون و بی فرهنگها] آلمانی خودشان را با بورژوازی پروس اشتباه گرفتند. آنها هیچ تاج و تختی را واژگون نکرده بودند، هیچ جامعه فئودالی و یا کمتر از آن بقایا و خرده‌های آنرا ملغا نکرده بودند، آنها مجبور نبودند تا جامعه ای را حفظ کنند که خودشان ساخته بودند. پس از وقایع ماه ژوئن، بمانند وقایع فوریه، آنها – مانند آغاز قرن شانزدهم و در طول قرن هجدهم – باور کردند که میتوانند روش پول سازی زیرکانه سنتی شان یعنی به جیب زدن سه چهارم سود حاصل از کار فردی دیگر را ادامه دهند. آنها هیچ گمانی از این واقعیت نداشتند که پشت ژوئن فرانسه، نوامبر اتریش کمین کرده و پشت نوامبر اتریش، دسامبر پروس. آنها به هیچوجه راجع به این مساله مشکوک نبودند که در فرانسه بورژوازی سلطنت شکن تنها در مقابل یک دشمن قرار داشت، پرولتاریا؛ در حالیکه بورژوازی پروس گلاویز شده با سلطنت، تنها یک متحد داشت و آنهم مردم بودند؛ نه بخاطر اینکه این دو گروه منافع متضاد و متخاصمی نداشتند بل باین دلیل که آنها کماکان بتوسط منفعت مشترکی در مقابل قدرت سومی که هر دوشان را سرکوب میکرد، به یکدیگر جوش میخوردند.

دولت هانس‌مان، خود را بعنوان دولت انقلاب ژوئن در نظر میگرفت. برخلاف “سارقان سرخ”، فیلیستین‌ها در هر شهر پروس به “جمهوریخواهانی قابل احترام” تبدیل شدند، بدون اینکه از سلطنت طلب بودنشان دست کشیده باشند و گهگاه با چشم پوشی از این واقعیت که “سرخها” کلاهبایی با نشان سیاه و سفید برسد داشتند.

هانس‌مان در سخنرانی اش بر سریر قدرت در ۲۶ ژوئن، کوچکترین اهمیتی به [طرح] رازآلود و تیره و تار کامپهاوزن [یعنی] “سلطنت بر مبنای گسترده ترین پایه دمکراتیک” نداد. “سلطنت مشروطه بر مبنای سیستم دومجلسی و اعمال مشترک قدرت اجرائی توسط دو مجلس و سلطنت” – این آن فرمول خشکی بود که وی شعار بدفراجام سلف مشتاقش را به آن فروکاسته بود.

“اصلاح ضروری ترین شرایطی که با قانون اساسی جدید سازگاری ندارند، آزاد شدن مالکیت از قیودی که بهره برداری مفید از آن را در بسیاری از بخشهای قلمرو پادشاهی مختل کرده است، بازسازماندهی نهاد عدالت، اصلاح تمامی قوانین مالی بویژه لغو معافیت مالیاتی و بالاتر از همه تقویت دولت که برای محافظت از آزادی کسب شده (توسط شهروندان) در مقابل ارتجاع (یعنی استفاده از آزادی در جهت منافع

بورژوازی بزرگ به شیوه سابق ادامه خواهد داشت. بنابراین هرگونه حرکت پرولتاریا، ماهیتش هر چه که باشد، این اعتماد را خدشه دار میکند و اعتبار را فلج میکند مگر اینکه تحت فرماندهی و کنترل مستقیم بورژوازی باشد. "بازیابی اعتماد خدشه دار شده" هنگامی که توسط هانسمن بیان میشود بر "سرکوب هر حرکت سیاسی پرولتاریا و تمامی اقشار اجتماعی که منافعشان با منافع طبقه ای که معتقد است در راس دولت قرار دارد همپوشانی ندارد" دلالت میکند. بر این اساس هانسمن "تقویت دولت" را همپایه "بازیابی اعتماد خدشه دار شده" قرار داد. اما او خصلت این "دولت" را عوضی گرفته بود. او در پی تقویت دولتی بود که به اعتبار و اعتماد بورژوازی خدمت کند، اما دولتی را تقویت کرد که اعتماد را مطالبه میکرد و اگر لازم بود این اعتماد با گلوله توپ اخاذی میکرد باین دلیل که اعتباری نداشت. او میخواست هزینه های حکومت بورژوازی را مقرون به صرفه کند اما هزینه های میلیونی گزافی را به بورژوازی تحمیل کرد که احیای حاکمیت فئودالی پروس در برداشت.

او بصورتی کاملا مختصر به کارگران گفت که علاجی عالی برای آنها دارد، اما قبل از آنکه بتواند آنرا بسازد، "اعتماد خدشه دار شده" باید بازگردانده میشد. برای بازیابی این اعتماد، پرولتاریا باید از تمامی فعالیتهای سیاسی و دخالتش در کار دولت دست میکشید و به عادات قبلی خود باز میگشت. اگر پرولتاریا نصیحت او را دنبال میکرد و اعتماد بازگردانده میشد، آنوقت این داروی موثر اسرارآمیز، اثر خودش را نشان میداد آنهم تنها به این دلیل که دیگر لازم و قابل کاربرد نبود، چراکه خود بیماری یعنی آشفستگی قانون و نظم بورژوازی از بین رفته بود. و چه نیازی است به دارو هنگامیکه بیماری وجود ندارد. اما اگر مردم سرسختانه به هدفشان بچسبند آنوقت او "دولت را تقویت خواهد کرد"، پلیس، ارتش، دادگاهها، بوروکراسی و خرسهایش را به جان مردم می اندازد. بر همین اساس اعتماد تبدیل به مساله "کسب و کار" شده بود و :

"آقایان محترم! کسب و کار، کسب و کار است"

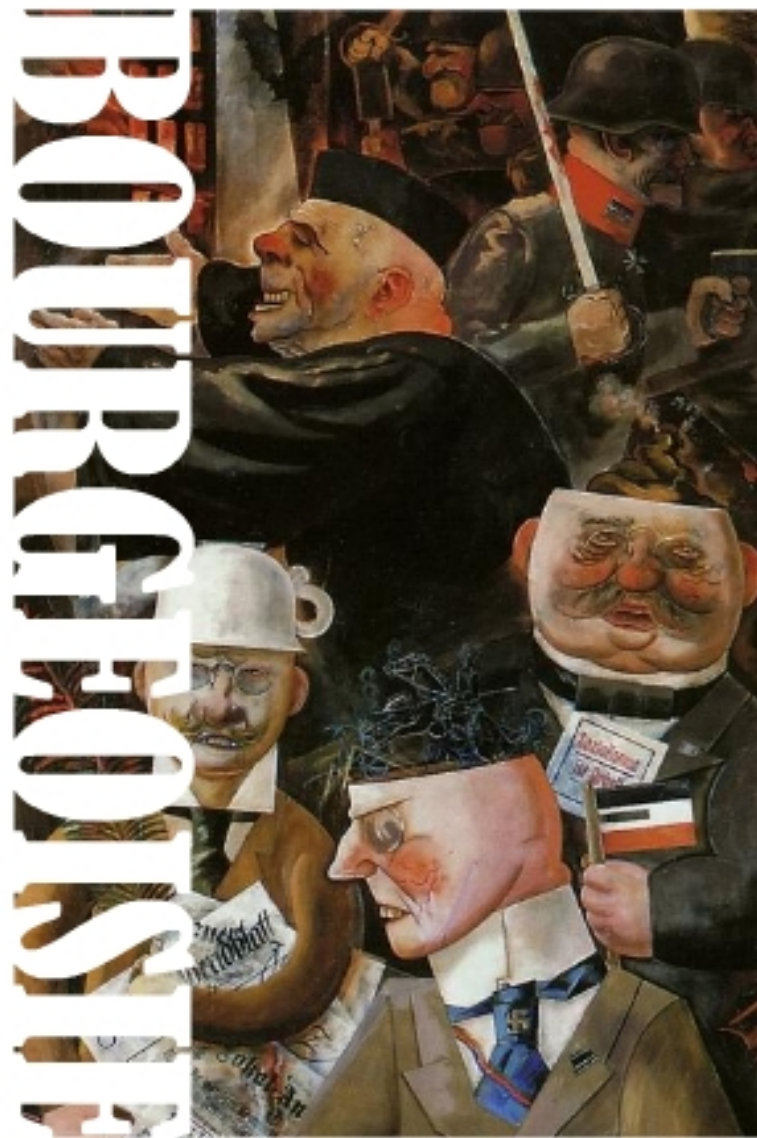
برنامه هانسمن، اگرچه او ممکن است درباره آن لبخند بزند، برنامه ای صادقانه بود، برنامه ای با نیت خوب و نتایج بد. او میخواست تا قدرت دولت را تقویت کند نه فقط علیه هرج و مرج، یعنی علیه مردم، بلکه علیه ارتجاع، یعنی علیه سلطنت و منافع فئودالی در صورت هرگونه تلاش برای قدهلم کردن در برابر کیسه پول بورژوازی و حیاتی ترین [خواسته] او، و در عین حال فروتنانه ترینش، یعنی ادعای [قدرت] سیاسی. ترکیب واقعی دولت عمل اعتراض علیه این "ارتجاع" را بیان میکرد. این کابینه با تمامی

اشرافیت فئودال) و هرج و مرج (یعنی استفاده از آزادی در جهت منافع مردم) و برای بازیابی اعتماد خدشه دار شده ضروری است."

این چنین بود برنامه دولت، برنامه بورژوازی پروس در قدرت که نماینده کلاسیک اش هانسمن بود.

در مجلس متحد استانها، هانسمن تلخترین و کلبی مسلکترین دشمن اعتماد بود. برای هانسمن "آقایان! کسب و کار، کسب و کار است" [هانسمن] در قدرت، اعلان "بازیابی اعتماد خدشه دار شده" اولین ضرورت شده بود، اما اینبار [جمله] "آقایان! کسب و کار، کسب و کار است" اشاره به مردم داشت نه مثل قبل از آن اشاره به سلطنت. قبلا این مساله اعتمادی بود که پول میداد اما اینبار اعتمادی بود که پول میساخت؛ قبلا مساله اعتماد فئودالی، اعتماد خالصانه به خدا، شاه و میهن بود اما اکنون مساله اعتماد بورژوازی بود، اعتماد در بازرگانی و تجارت، در سودزایی سرمایه، در قدرت پرداخت قروض شرکای تجاری؛ این مساله ای مربوط به ایمان، عشق یا امید نبود بلکه مساله اعتبار [مالی] بود. گفته هانسمن: "بازیابی اعتماد خدشه دار شده" عقیده ثابت بورژوازی پروس را بیان میکرد.

اعتبار بستگی دارد به اطمینان به اینکه استثمار کار مزدی توسط سرمایه، پرولتاریا توسط بورژوازی و خرده بورژوازی توسط



کابینه های قبلی پروس که نخست وزیر واقعی اش وزیر مالیه بود تفاوت میکرد. قرنها بود که دولت پروس بدقت این واقعیت را که وزارتخانه های جنگ، کشور و امور خارجه، کلیسا و امور آموزش و حتی خزانه خاندان سلطنتی به مانند ایمان، امید و خیرات به امور مالی دنیوی وابسته بودند پنهان سازد. دولت عمل این حقیقت مزاحم بورژوازی را با نصب آقای هانسمان در راس آن بالاتر از همه چیز قرار داد. هانسمانی که برنامه وزارتش مانند برنامه اپوزیسیونی اش را میتوان در کلمات خلاصه کرد: "آقایان محترم! کسب و کار، کسب و کار است." سلطنت در پروس تبدیل به "امری پولی" شد. اکنون اجازه دهید پس از برنامه دولت عمل به اعمالش بپردازیم. این دولت واقعا تهدید "تقویت دولت" علیه "هرج و مرج" را عملی کرد یعنی علیه طبقه کارگر و تمامی بخشهای طبقه متوسط که به برنامه آقای هانسمان متعهد نبودند. حتی میتوان گفت که جدای از افزایش مالیات بر چغندر قند و مشروبات الکلی، این ارتجاع علیه باصلاح هرج و مرج یعنی علیه جنبش انقلابی، تنها عمل جدی این دولت عمل بود.

تعداد کثیری دعوی علیه مطبوعات بر مبنای قانون پروس، و هر جا که [چنین قانونی] وجود نداشت بر مبنای حقوق کیفری. تعداد کثیری بازداشت بر مبنای همان "دلایل کافی" (فرمول آورسوالد)، ابداع سیستم پاسبانها در برلین بطوری که به ازای هر دو خانه یک پاسبان وجود داشته باشد، دخالت پلیس در آزادی اجتماعات، استفاده از سربازان علیه شهروندان متمرّد و گارد ملی علیه کارگران یاغی، و وضع قانون نظامی بعنوان حربه ای بازدارنده - تمامی این اعمال المپیاد هانسمان هنوز کاملا در خاطر همگان است. نیازی به ذکر جزئیات نیست.

این جنبه های دولت عمل توسط کوهلوتر در کلمات ذیل خلاصه گردید: "دولتی که بخواهد واقعا آزاد باشد باید نیروی پلیسی واقعا بزرگ بعنوان بازوی اجرائی اش داشته باشد." هانسمان هم زیر لب نکات معمول خودش را به آن اضافه کرد: "این امر همچنین کمک بزرگی به بازیابی اعتماد و احیای فعالیتهای بازرگانی کساد شده میکند." دولت عمل بدین ترتیب نیروی پلیس قدیمی پروس، دستگاه قضایی، بوروکراسی و ارتشی را تقویت کرد که تا هر زمان که موجب بگير بورژوازی باشند به او خدمت میکنند، همانطور که هانسمان فکر میکرد. با هر هزینه ای آنها "تقویت شدند".

از سوی دیگر، حال و مزاج پرولتاریا و بورژوا دموکراتها با یک حادثه بیان شد. بدلیل اینکه چند فرد ارتجاعی، چند تن از دموکراتها را در شارلوتنبرگ مورد سوء رفتار قرار داده بودند، مردم به اقامتگاه صدراعظم در برلین هجوم بردند. دولت عمل بسیار

محبوب شده بود. روز بعد هانسمان قانونی علیه گردهم آیی های شورشگرانه و میتینگهای عمومی در دستور کار گذاشت. این مساله نشان میدهد که او چقدر زیرکانه علیه ارتجاع دسیسه می چیند.

بنابراین عمل واقعی، مشهور و قابل درک دولت عمل در ماهیتش کاملا پلیسی بود. در چشمان پرولتاریا و دموکراتهای شهری، این کابینه و مجمع آشتی دهندگان، که اکثریت آن در کابینه نمایندگی میشد، و بورژوازی پروس، که اکثریتی از آنها اکثریت مجمع آشتی دهندگان را تشکیل میداد، دولت بوروکراتیک و پلیس قدیمی مرمت یافته را نمایندگی میکردند. به این مساله نارضایتی علیه بورژوازی نیز اضافه شده بود، زیرا او بود که حکومت میکرد و گارد ملی را بعنوان جزء ادغام شده ای از پلیس قرار داده بود. "دستاوردهای وقایع ماه مارس" آنطور که مردم میدیدند این بود که جنتلمن های لیبرال بورژوازی نیز وظایف پلیس را برعهده گرفته بودند. بنابراین نیروی پلیسی دوگانه وجود داشت.

نه اقدامات دولت عمل که پیش نویس قانون ارگانیکش بوضوح نشان میداد که [این دولت] "پلیس" - بیان نهائی دولت کهنه - را "تقویت کرده" و به او برای عمل در تنها در جهت منافع بورژوازی مهمیز میزند. در لوایح مربوط به دولت محلی، هیئت منصفه و گارد ملی، ارائه شده توسط دولت هانسمان، مالکیت در این یا آن شکلش همواره حد فاصل میان قلمرو قانونی و غیرقانونی را تشکیل میداد. تمامی این لوایح مشتمل بود بر چالپوسانه ترین اقدامات و امتیازات به سود قدرت سلطنتی، چراکه کابینه بورژوازی بر این اعتقاد بود که پرهای سلطنت چیده شده و سلطنت بدل به متحد او گردیده است؛ اما برای تسلی خاطر، استیلاهی سرمایه بر کار همه جا بطور بیرحمانه ای مورد تاکید قرار گرفته بود.

قانون گارد ملی که توسط مجمع آشتی دهندگان تصویب شد علیه خود بورژوازی چرخید و الزاما بهانه قانونی برای خلع سلاح وی را بدست میداد. [این قانون] بر طبق توهم و پندار نویسندگانش قرار بود پس از اعلام قانون دولتهای محلی و قانون اساسی یعنی پس از تحکیم حاکمیت بورژوازی، به مرحله اعتبار برسد. تجربه ای که بورژوازی پروس در رابطه با قانون گارد ملی بدست آورد ممکن بود به روشنگری او کمک کند و به وی نشان دهد که در آن زمان مشخص تمامی اقداماتش که بمنظور مقابله با مردم طراحی شده بود تنها علیه خودش عمل میکرد.

